

آثار ادبی

ترجمه قسمتی از نصاب «شبهای موسه»
مربوط تجزیة شخصیت

شب ماه دسامبر

شب‌ی یاد دارم که چشمم نخفت آمد و در برابر من نشست که همچون برادری مرا میمانست بروشنائی چراغ من بودم خواندن آغاز نمود و متفکر باخنده‌ای بر لب تا فردا در آنگاه که پانزده سالگی میرسیدم در جنگل بروی سبزه میخرا میدم	آنگاه که کودکی دبستانی بودم در حجره خود تنها کودک بیچاره‌ای سیاه پوش چهره او محزون و زیبا بود کتابی را که در پیش خود باز کرده پیشانی خود را بروی دست من گذاشت آنجا بماند . روزی با قدمهای آهسته
---	--

پس از چندی چون ازرنج بردن به تنگ آمده بودم
 در تجسس عمری مجدد یا مرگی مؤبد خراستم که از وطن (فرانسه) هجرت
 گزینم
 هنگامیکه با بی صبری در شتاب
 بودم
 خواستم عزیمت کنم تا مگر بدست
 آورم
 بقایای امید را

(شاعر یکایک شهر را که از آن گذشته)

نام می برد) همیشه حریص دیدن شهرهای ندیده
 بدنبال سایه آرزوهای خود افتادم در هر جای تازه ای که میرسیدم
 همانرا میدیدم که در همه جا دیده بودم یعنی صورت بشر و دروغهای او را

هر جا که خواستم بخوابم هر جا که خواستم بمیرم
 هر جا که پای بر زمین نهادم آمد و در سر راه من نشست
 تیره بختی سیاه پوش که همچون برادری مرا میمانست
 ای شبح جوانی من! آخر تو کیستی؟ ای سیاحی که هرگز در مانده نشده ای!
 بگو چرا همیشه ترامی بینم نشست بر سایه ای که من از آن بر
 گذشته ام؟ ای زایر منفرد! آخر تو کیستی؟
 ای حاضر که گواه درد های منی از چیست که همواره با منی؟
 تو کیستی؟ - تو کیستی؟ - ای برادر من! که جز بهنگام گریه پیدا نیستی!
 شبح
 من نه فرشته نگهبان خلقم - ای دوست! پدر من جز پدر تو نیست
 آنانرا که دوست میدارم، نمیدانم و نه قضای مشغوم مردم
 بر روی این خاک محقر که ما بر آن هستیم من نه ایزدم و نه اهریمنم
 از کدام سوی گام بر میدارند
 آنگاه که تو مرا برادر خود خواندی درست نام مرا بر زبان راندى
 هر جا که تو بروی من همیشه با تو خواهم بود
 تا آخر روز زندگی تو و چون بمیری بر سنگ مزارت خواهم
 نشست
 هر گاه که ترا غمی برست
 بهر راه که بروی من بدنبال تو خواهم رفت
 ولى دست بدست تو نتوانم زد
 ای دوست! من تنهایی هستم.

